

توسط : ویسنته ناوارو (Vicente Navarro).
منبع و تاریخ نشر: کونترپانچ «2022-12-09».
برگردان : پوهندوی دوکتور سیدحسام «مل» .

تجدید حیات قابل پیش بینی فاشیسم و نازیسم در دو سوی اقیانوس اطلس شمالی و پیامدهای آن

*The Predictable Resurgence of Fascism and
Nazism On Both Sides of the North Atlantic
and Its Consequences*



منبع عکس: ایوان نستراک CC BY 2.0 –

خاستگاه فاشیسم و نازیسم: رکود بزرگ

فاشیسم و نازیسم محصول رکود بزرگ بودند. وخامت اوضاع اقتصادی تأثیرات فاجعه باری بر کیفیت زندگی و رفاه طبقات مردمی گذاشت و اعتبار و مشروعیت نظام‌ها و دولت‌های دموکراتیک را در ایالات متحده و اروپا تضعیف کرد. فاشیسم در جنوب اروپا و ایالات متحده، و نازیسم در اروپای مرکزی و شمالی و همچنین در ایالات متحده، از نارضا یی حاصل بهره بردند. این جنبش‌ها نفوذ قابل توجهی در دو سوی اقیانوس اطلس شمالی به دست آوردند و در نهایت بر چندین کشور اروپای غربی حکومت کردند.

پیام و یا خط مشی هر کدام از این اقتدارگرا یان ؛ ضد دموکراتیک بود فاشیسم و نازیسم همه گزینه های سیاسی دیگر را نامشروع می دانستند که مبنای توجیه حذف آنها بود. در هر دو طرف طرفداران ناسیونالیسم افراطی مبتنی بر طبقه گرایی، نژادپرستی و ماچیسیم [احساس قوی غرور مردانه: و یا مردانگی عراق آمیز تفصیل توسط این قلم] بودند و خود را مدافع تمدن مسیحی معرفی می کردند و زور و خشونت علیه «دیگری» و یا دیگران را که دشمن تعریف می کردند، ترویج می نمودند این دو جنبش عمیقاً ضد اتحاد، ضد کمونیست و ضد سوسیالیست بودند. این دیدگاه ها آنها را در ارتباط با موسسات دارای قدرت اقتصادی و مالی که احساس می کردند قدرت خود را در معرض تهدید و اعتراضات ناشی از جنبش های کارگری قرار می دادند، جذاب و یا جلب توجه می کرد. از این رو، بخش های تأثیرگذار این نهادهای، فاشیسم و نازیسم را تأمین مالی کردند.

شکست فاشیسم و نازیسم در جنگ جهانی دوم: توانمندسازی طبقات مردمی

این هر دو یعنی فاشیسم و نازیسم در جنگ جهانی دوم از نظر نظامی شکست خوردند، هدفی که از طریق اتحاد گسترده نیروهای سیاسی و اجتماعی به دست آمد. شکست آن گزینه های سیاسی و تضعیف قدرت های اقتصادی و مالی که از آنها حمایت می کردند، امکان بازتعریف روابط قدرت بین طبقات اجتماعی، به ویژه بین صاحبان و مدیران سرمایه از یک سو و طبقات کارگر از سوی دیگر را فراهم کرد. فرصت های جدیدی از جمله توانمندسازی طبقات کارگر که به ایجاد دولت های رفاهی و کاهش نابرابری ها انجامید، گشوده شد. در جایی که طبقه کارگر قوی تر بود، مانند در اسکانديناوی، توزیع مجدد درآمد و مالکیت سرمایه بیشتر و دولت رفاه گسترده تر بود و در جایی که طبقه کارگر ضعیف تر بود، مانند در اروپای جنوبی و ایالات متحده، توزیع مجدد و استقرار دولت رفاه عملاً وجود نداشت (هما نظر که در اسپانیا، تحت حکومت یک دولت فاشیست، و پرتغال، تحت حکومت یک دولت فاشیستونید اتفاق افتاد) و یا بسیار زیاد محدود مانند (در ایالات متحده که در آن حقوق کار و نیروی اجتماعی کار بسیار کاهش یافته بود) و نابرابری های طبقاتی، نژادی و جنسیتی آن بسیار گسترده بود. ساختار و نحوه عملکرد نظام های دموکراتیک آن همواره به وضوح به نفع نیروهای سیاسی محافظه کار ساخته شده بود یا رونق داشت. در نتیجه، طبقه کارگر در ایالات متحده از نظر تاریخی بسیار ضعیف بوده است. قانون فدرال، یعنی قانون تافت-هارتلی 1947، فعالیت ها و قدرت اتحادیه های کارگری را محدود می کند و یا میگرداند آنها را برای دفاع از بخش های تقسیم شده و بسیار غیرمتمرکز نیروی کار محدود می کند. اعتصاب عمومی ممنوع قرار داده می شد و یا که همین اکنون ممنوع میشود سیستم انتخاباتی فدرال در ایالات متحده، بادر نظر داشت هر ایالت به سختی متناسب و یا با محتوی است، صرف نظر از جمعیت، آن از اینکه به طور مساوی توسط دو سناتور نمایندگی می شود، که ذاتاً مجلس قانونگذاری، سنا را به نفع مناطق روستایی و محافظه کارتر کشور سوگیری می کند. تأمین مالی فرآیند انتخابات اساساً خصوصی است، که موسسات مالی و اقتصادی را قادر می سازد تا سیاستمداران را «خرید» کنند. این «الگوی اقتصادی و سیاسی لیبرال» در حد عالی اش قرار دارد..

واکنش طبقه اجتماعی صاحبان و مدیران سرمایه اقتصادی و مالی به توانمندسازی طبقات مردمی

شکست فاشیسم و نازیسم روابط قدرت را دوباره تعریف کرد و طبقات کارگر را قدرتمند کرد. پیامد آن افزایش سهم نیروی کار از درآمد ملی، با کاهش متناسب درآمد سرمایه در طول دوره پس از جنگ جهانی دوم تا دهه 1970 بود. این امر به اعتراضات اقتصادی و مالی و ظهور نئولیبرالیسم

منجر شد. این حزب که در ایالات متحده با انتخاب رئیس **جمهور رونالد ریگان** و در بریتانیا نیای کبیر با **مارگارت تاچر** تأسیس شد، بعداً در اکثر احزاب سوسیال دموکرات حاکم - احزاب اکثریت در چپ اروپایی - از طریق به اصطلاح راه سوم گنجانده شد.

این نسخه جدید لیبرالیسم جهانی شدن فعالیت های اقتصادی و مالی را با آزادی کامل سرمایه و تحرک نیروی کار ترویج کرد و افزایش قابل توجهی در مهاجرت و جابجایی سرمایه، در درجه اول در سکتور صنعتی، به کشورهای جنوب جهانی ایجاد کرد. چنین جهانی سازی همچنین منجر به مقررات زدایی از بازار کار، افزایش سیاست های مالی قهقرایی، و مهار و کاهش شدید هزینه های اجتماعی عمومی شد.

هدف این سیاست ها تضعیف طبقه کارگر در کشورهای دو سوی اقیانوس اطلس شمالی و معکوس کردن توزیع درآمد به نفع صاحبان و مدیران سرمایه بود - به قیمت درآمد حاصل از کار. کاهش درآمد حاصل از نیروی کار به عنوان درصدی از درآمد ملی از اواخر دهه 1970، پایان دوره موسوم به عصر طلایی سرمایه داری، تا سال 2019، قبل از شروع همه گیری، به طور قابل توجهی کاهش یافت. بین سال های 1978 تا 2019، ایالات متحده شاهد کاهش درآمد حاصل از نیروی کار از 70 به 63 درصد، آلمان از 70 به 62 درصد، فرانسه از 74 به 66 درصد، ایتالیا از 72 به 62 درصد، بریتانیا از 74 به 70 درصد بوده است. درصد و اسپانیا از 72 به 56 درصد میانگین کاهش درآمد نیروی کار در میان پانزده کشوری که اتحادیه اروپا (15 اتحادیه اروپا) را تشکیل می دهند، 73 تا 64 درصد بوده است.

این واکنش نئولیبرالی عمدتاً توسط دولت ایالات متحده، (که بعداً توسط اتحادیه اروپا که دولت های آن عمدتاً محافظه کار و لیبرال بودند) و دیگر سازمان های تحت رهبری ایالات متحده مانند **نا تو** به آن پیوستند، ترویج و رهبری شد. **نا تو** نفوذ خود را در مناطق شمال اقیانوس اطلس از جمله کشورهای اروپای شرقی و اکنون اوکراین گسترش داد و الحاق خود را در این سازمان برنامه ریزی کرد.

در این دوره نئولیبرال، به عنوان بخشی از جهانی شدن به رهبری ایالات متحده، هدف گسترش و ترویج مدل نئولیبرالی موجود بوده است. نمونه ای از این سیاست های اقتصادی و کاری است که توسط بانک جهانی و صندوق بین المللی پول ارائه می شود. این سیاست ها که به وضوح تحت تأثیر ایالات متحده و کشورهای اروپای غربی قرار گرفته است، **اوکراین** را وادار می کند تا تاخیر در پرداخت بدهی خارجی خود را مشروط به تصویب تغییر در حق مالکیت زمین در **اوکراین** کند. قانون فعلی حقوق مالکیت را برای خارجی ها محدود می کند. با این حال، تغییر سیاست به شرکت های بین المللی حق مالکیت در کشور را می دهد. **دولت اوکراین**، که جهت گیری نئولیبرالی دارد، از این سیاست ها حمایت می کند که بسیار منفور هستند. به همان اندازه غیر محبوب مقررات زدایی گسترده از بازار کار است که توسط این دولت قبل از جنگ پیشنهاد شد و همین چند هفته پیش تصویب شد. هر دوی این اقدامات توسط سازمان های بین المللی تحمیل شده و توسط دولت **اوکراین** با این فرض که برای «جذب سرمایه خارجی برای تسهیل بازسازی کشور» ضروری است، اتخاذ شده اند. سرمایه خارجی در این مورد به معنای شرکت های آمریکای شمالی و اروپایی است.

بدیل دولت های چپ به نئولیبرالیسم و پیامدهای آن، حتی در کشورهای با سنت های طولانی مترقی مانند سوئد

اصلاحات نئولیبرالی دهه 1980 در سراسر اقیانوس اطلس شمالی گسترش یافت تا جایی

که دولت های چپ مقاومت خود را در برابر آنها کم رنگ کردند و در نهایت آنها را از آن خود ساختند. هر چه نقاط قوت این دولت ها بیشتر با شد، تاخیر در اعمال چنین سیاست هایی بیشتر می شود. آخرین و بدنام ترین مورد **سوئد** بوده است، جایی که نیروهای مترقی به طور تاریخی قدرت را در دست داشته اند و حزب سوسیال دموکرات طولانی ترین حکومت را بر عهده داشته است. از سال 1932 تا اواخر دهه 1970، حزب سوسیال دموکرات بر **سوئد** حکومت کرد که به طور متوسط 48 درصد از رای دهندگان از آن حمایت کردند. اوضاع در دهه 1980 شروع به تغییر کرد، اگرچه تا دهه 1990 و آغاز قرن بیست و یکم سیاست های نئولیبرال به حداکثر نفوذ خود نرسیدند. گسترش فاشیسم پیاپی مد مستقیم اعمال این سیاست ها بود.

دلایل این انتقال آرا به راحتی قابل مشاهده است: سیاست های نئولیبرالی که توسط حزب سوسیال دموکرات آغاز شد و توسط اتحاد لیبرال-محافظة کار که به مدت شش سال بر **سوئد** حکومت کرد گسترش یافت. این اتحاد بعدها با حزب سوسیال دموکرات که در شش سال گذشته حکومت می کرد، جایگزین شد. در طول این مدت، آن سیاست ها را حفظ کرد و در عین حال اقدامات ریاضتی غیرمحبوب مانند کاهش بیمه سلامت عمومی و ناتوانی را اضافه کرد. سیاست های ریاضت اقتصادی و مقررات زدایی از بازار کار به ویژه در توضیح تضاد با مهاجرت که در این زمان به میزان قابل توجهی افزایش یافت، اهمیت داشت. در سال 2015 **سوئد** با ورود 163000 مهاجر (دو برابر تعداد مهاجران در این کشور) دچار بحران مهاجرت شد که بسیاری از آنها از سوریه، ترکیه، ایران و افغانستان بودند.

همه این اقدامات رشد حزب نازی را توضیح می دهد. در سال 2011، این حزب تنها 5.7 درصد آرا را به دست آورد و تنها 8 درصد از مردم معتقد بودند که مهاجرت یک مشکل است. چهار سال بعد، در سال 2015، زمانی که مهاجرت به اوج خود رسید، حزب نازی حمایت 20 درصد از جمعیت را به دست آورد. سال بعد، 24 درصد از سوئدی ها مهاجرت را مهم ترین مشکل این کشور می دانستند. اخیراً 44 درصد مهاجرت را یکی از بزرگترین مشکلات پیش روی کشور ذکر کرده اند. در جریان انتخابات گذشته، حزب نازی با این فرض که سوسیالیست ها «حقوق اجتماعی را برای آزاد کردن بودجه عمومی برای کمک به مهاجران کاهش می دهند» کمپین کرد. و آنها این شعار را اتخاذ کردند: " **سوئد** برای **سوئدها** است"، به این معنی که مهاجران مستحق حقوقی نبودند که سوئدهای "واقعی" از آنها برخوردار بودند.

تجربه در دیگر قطب سیاسی اقیانوس اطلس شمالی: بحران عظیم مدل نئولیبرال ایالات متحده

رشد فاشیسم در ایالات متحده به همان اندازه قابل پیش بینی بود. نئولیبرالیسم **ریگان** که در دهه 1980 آغاز شد در حال گسترش بود و رئیس جمهور **بیل کلینتون** آن را به طور کامل در حزب دموکرات و دولت خود گنجانده. **کلینتون** در حالی که در سال 1992 نامزد ریاست جمهوری شد، پیشنهاد های نسبتاً مترقی ارائه کرد، حتی ایجاد یک برنامه بهداشت ملی را که باعث کاندیدا توری جناح چپ **جسی جکسون** در انتخابات مقدماتی حزب دموکرات در سال 1988 شده بود و حق آمریکایی ها را برای دریافت سلامت تضمین می کرد، ارائه کرد. مراقبت به عنوان مشاور **جسی جکسون** در سال 1988، من روی آن پیشنهاد کار کرده بودم.

کلینتون اما پس از انتخابش تغییر کرد. او علاوه بر تائید قرارداد تجارت آزاد بسیار نامحبوب بین ایالات متحده، کانادا و مکزیک، از بسیاری از پیشنهادات خود، از جمله ایجاد یک برنامه سلامت

ملی، صرف نظر کرد بعدها همسر او، **هیلا ری کلینتون**، که در دوران ریاست جمهوری **باراک اوباما** به عنوان وزیر امور خارجه خدمت کرد، روند جهانی شدن را با افزایش تحرک صنایع به سمت آنچه جنوب جهانی می نامند ترویج کرد.

بیا مدهای این جهانی سازی نئولیبرالی برای طبقه کارگر در بخش های صنعتی ویرانگر بود. هزاران مثال وجود دارد: برای سال های متمادی در بالتیمور (جایی که دانشگاه **جانز ها پکینز**، جایی که من بیش از نیم قرن در آن تد ریس می کردم، قرار دارد)، صنعت فولاد یکی از مهم ترین منابع اشتغال این شهر بود. بزرگترین شرکت فولاد شهر را ترک کرد و محله های کارگران فولاد (عمدتاً سفید پوستان، یقه آبی و حقوق خوب) به شدت تغییر کرد و اکنون متروک است. مرگ و میر در چنین مناطقی به دلیل بیماری نامیدی (خودکشی و اعتیاد به مواد مخدر) به طور قابل توجهی افزایش یافته است. اکثریت قریب به اتفاق ساکنان این محله ها به **ترامپ** رای دادند.

امروزه نهادهای سیاسی و رسانه ای نئولیبرال در میان طبقات مردمی، به ویژه در میان طبقه کارگر، و به ویژه در میان سفید پوستان که اکثراً از رأی دادن خودداری می کنند، عمیقاً بی اعتبار شده اند! این وضعیت مسبب رشد اولترای راستی است که قبل از **ترامپ** بود و او با معرفی خود به عنوان «تشکیلات ضد نئولیبرال» به شیوه ای بسیار زیرکانه از آن استفاده کرد. در مقاله ای دیگر توضیح دادم که چنین جنبشی ویژگی های جنبش فاشیستی جنوب اروپا را دارد، واقعیتی که من آن را به خوبی می دانم زیرا آن فاشیسم را در جوانی خود تجربه کردم. من مجبور شدم اسپانیا را ترک کنم زیرا در دهه 1960 یکی از اعضای زیرزمینی ضد فاشیست بودم و اولترا راست اسپانیایی اکنون، جانشینان حزب فاشیست در دهه شصت، ایدئولوژی بسیار شبیه به **ترامپ** دارد که با آنها رابطه نزدیکی دارند. **ترامپ** دارای ویژگی ها و مواضع ایدئولوژیک بسیاری مشابه جنبش های راستگرای اسپانیایی و دیگر اروپایی است که خود را مدافع وطن و تمدن مسیحی معرفی می کنند. ایدئولوگ اصلی آن **استیو بن** است که در تلاش است تا یک اولتر راست بین المللی جدید را تشکیل دهد که شامل پوتین، جورجیا ملونی، لوپن، بولسونارو و بسیاری دیگر می شود.

پوتین شایسته ذکر ویژه در این مقاله است، زیرا دولت او توسط بسیاری از نیروهای محافظه کار به عنوان یک دولت کمونیستی، جانشین دولت های اتحاد جماهیر شوروی معرفی می شود. **پوتین** دست راست **یلتسین** بود که توسط رئیس جمهور بوش و کلینتون ایالات متحده در برچیدن کامل اتحاد جماهیر شوروی و سیستم اقتصادی و اجتماعی ترویج شده توسط آن رژیم مورد حمایت قرار گرفت. **یلتسین** و **پوتین** بیشتر وسایل تولید (به جز انرژی) را خصوصی کردند که بیشترین افزایش مرگ و میر در جمعیت روسیه از زمان جنگ جهانی دوم را به همراه داشت. روسیه امروز یک اقتصاد سرمایه داری است که توسط یک دیکتاتوری به شدت فاسد اداره می شود، با ایدئولوژی ملی گرایانه عمیقاً محافظه کارانه، که نتیجه اتحاد دولت روسیه با کلیسای ارتدوکس مسیحی است. و دولت **پوتین** به وضوح با جنبش های راست بین المللی، از جمله **ترامپ** در ایالات متحده، همدردی می کند (به مقاله من، "نازیسم و فاشیسم در دهه 30، **ترامپ** و به طور قابل پیش بینی **پوتینیسم** اکنون" مراجعه کنید (، Publico، 14 آوریل 2022)).

آیا ترامپسم یک جنبش فاشیستی است؟

تشکیلات حزب جمهوری خواه ظرفیت بسیج خود را از دست داده و **ترامپسم** جایگزین آن شده است، که مشخصه آن گفتمانی است که عمدتاً متوجه طبقات مردمی است. از گفتمان کارگری استفاده می کند (که به صراحت از مردم کارگر به عنوان مردم خود یاد می کند) که تشکیلات لیبرال سیاسی-رسانه ای مستقر در واشنگتن را به عنوان دشمن معرفی می کند. امروز آن جنبش شامل اکثر

پایگاه های انتخابی حزب جمهوری خواه و بزرگترین بخش رهبری حزب است که اکثریت مجلس نمایندگان را در انتخابات میان دوره ای کنگره در 8 نوامبر به دست آورده است که به آنها امکان می دهد کنترل کنند. رهبری پارلمانی آن حزب، قدرت دادن به آن برای تضعیف دولت **بایدن**، با احتمال به دست آوردن مجدد ریاست جمهوری ایالات متحده در سال 2024. این پیامدهای مخرب نه تنها برای ایالات متحده بلکه برای جهان خواهد داشت، واقعیتی که ظاهراً نادیده گرفته شده است. توسط تشکیلات سیاسی اتحادیه اروپا.

حزب دموکرات - که دستگاه آن عمدتاً توسط کلیتون می شود، که تأثیر عمده آنها بر سیاست خارجی است - توسط **جو بایدن** رهبری می شود. تحت فشار چپ، تحت رهبری سنا تور **برنی سندرز**، او با حيله گری خود را به عنوان وارث رئیس جمهور سابق **فرانکلین دی. روزولت** معرفی کرد و طرفدار یک قرارداد جدید با عناصرت متری بود. با این حال، از زمانی که **بایدن** به قدرت رسید، دستور کار متری **بایدن** به دلیل مقاومت داخلی در حزب و فشار منافع اقتصادی و لابی های تجاری و شرکتی بایکوت یا حذف شد.

این وضعیت بخش بزرگی از رای دهندگان دموکرات را ناامید کرده است. اقدامات افراطی **ترامپ**، مانند تصمیم دادگاه عالی (که توسط چنین جنبشی کنترل می شود) در ژوئن 2022 برای لغو رو در مقابل وید (1973) که حق سقط جنین در قانون اساسی را تضمین می کرد، مقاومت را بسیج کرده است. سایر تصمیمات دیوان عالی نیز پایگاه انتخاباتی حزب دموکرات را برای توقف **ترامپ** بسیج کرده است. با این حال، دلیل اصلی بسیج رای دهندگان حزب دموکرات در ایالات متحده، متوقف کردن **ترامپ** به جای حمایت از سیاست های **بایدن** است که ناامیدی قابل توجهی را ایجاد کرده است. محبوبیت **پرژیدنت بایدن** بسیار کم است و اکثر مردم آمریکا از وضعیت اقتصادی فعلی کشور که اکثریت مردم آن را به سیاست های **بایدن** نسبت می دهند ناراضی هستند.

آخرین نکته در مورد ایالات متحده: نهادهای سیاسی و رسانه ای اتحادیه اروپا ظاهراً از ویژگی **فاشیستی ترامپ** آگاهی کامل ندارند، زیرا آنها این برچسب را اغراق آمیز می دانند. با این حال، یک حکایت نشان می دهد که چرا بی میلی آنها یک اشتباه است. در 6 ژانویه 2021، **دونالد ترامپ** تلاش کرد تا ژنرال های ارتش ایالات متحده را بسیج کند تا پس از شکست در انتخابات، یک کودتای نظامی برای جلوگیری از انتقال مسالمت آمیز قدرت ایجاد کند. این داستان به خوبی توسط **سوزان بی گلاسر و پیتربیکر** در نیویورکر (8 اوت 2022) مستند شده و در نیویورک تایمز (8 سپتامبر 2022) به آن اشاره شده است. این که دستگاه نظامی از پیروی یا عمل به دستورات او امتناع کرد، **ترامپ** را ناامید و خشمگین کرد و او اعلام کرد که مانند **هیتلر** ژنرال های وفادار می خواهد. یکی از دستیاران در گفتگوی خصوصی به رئیس جمهور یا دآوری کرد که برخی از ژنرال های آلمانی قصد ترور **هیتلر** را داشتند و تقریباً موفق شدند، واقعیتی که **ترامپ** با عصبانیت آن را رد کرد. او اصرار داشت که ژنرال های **هیتلر** وفادار بوده اند و او همین انتظار را از برنج خود داشت.

ترامپ قبل از منصوب کردن او به عنوان رئیس ستاد مشترک ارتش این موضوع را برای ژنرال **مارک ای. میلی** بیان کرد. **میلی** قول داد که هر کاری که رئیس جمهور خواهد انجام خواهد داد. اما او انتظار نداشت که **ترامپ** از او چه خواهد یا محدودیت های وفاداری خود را بیا موزد بر تظاهراتی در ژوئن 2020 در واشنگتن دی سی، زندگی سیاه پوستان مهم است. **پرژیدنت ترامپ** پیشنهاد کرد که ژنرال به سربازان - که برای خنثی کردن اعتراضات اعزام شده بودند - دستور دهد که مستقیماً به سمت جمعیت شلیک کنند. **میلی** ترجیح داد دستور ندهد. این اولین بار نبود

که ژنرال از درخواست **ترامپ** ناراحت بود، اما این بار وسوسه شد که استعفا دهد. **مایلی** نامه ای به رئیس جمهور نوشت در حالی که او هرگز نامه را ارسال نکرد، اما در مقالات ذکر شده در بالا منتشر شد. **مایلی** در آن، **ترامپ** را به داشتن ارزش‌های معمولی فاشیسم و نازیسم متهم کرد. ژنرال با اشاره به جنگ جهانی دوم که آن را جنگی علیه فاشیسم و نازیسم خواند، نوشت: «اکنون برای من آشکار است که شما معنای آن جنگ را درک نمی‌کنید. شما معنی آن جنگ را نمی‌فهمید. در واقع، شما با بسیاری از اصولی که ما با آنها مبارزه کردیم، موافق هستید. من نمی‌توانم بخشی از این پروژه باشم.»

چگونه می‌توان با تأثیر سیاست‌های نئولیبرال بر دموکراسی و طبقات مردمی مقابله کرد؟

اگرچه این مقاله بر رشد فاشیسم و نازیسم در دو قطب از طیف سیاسی اقیانوس اطلس شمالی، سوئد و ایالات متحده - دو کشوری که من به خوبی می‌شناسم - تمرکز کرده است، تجربه مشابهی در بسیاری از کشورهای دیگر رخ داده است که به دلایل مشابه پاسخ می‌دهند. اعمال سیاست‌های نئولیبرالی توسط دولت‌هایشان - با پیامدهای مشابه: کاهش چشمگیر کیفیت زندگی و رفاه طبقات مردمی، که توسط همه‌گیری COVID-19 تشدید شده است. در نتیجه، امروز شاهد نارضایتی عمومی از نظام لیبرال دموکراتیک هستیم که با بحران عمیق مشروعیت بخشی در دو سوی اقیانوس اطلس شمالی مواجه است. اگر اوضاع تغییر نکند، اوضاع بدتر خواهد شد. تعداد فزاینده‌ای از اعتراضات توسط این احزاب جناح راست افراطی که خود را ضد نظام معرفی می‌کنند هدایت می‌شود.

تنها راه پاسخگویی به این تهدید علیه نظام‌های دموکراتیک و دفاع از طبقات مردمی که اکثریت جمعیت هر کشور را نمایندگی می‌کنند، این است که احزاب مترقی در همه جا تعهد خود را نسبت به دگرگونی عمیق جوامع مربوطه خود تجدید کنند. نیاز به معکوس کردن تمرکز قدرت اقتصادی، مالی، رسانه‌ای و سیاسی وجود دارد که از دهه 1980 با اعمال انقلاب موسوم به نئولیبرال در اکثر کشورهای دو سوی اقیانوس اطلس شمالی رخ داده است. ما شاهد آثار آن انقلاب هستیم. برای اینکه این معکوس اتفاق بیفتد، باید یک فشار مردمی برای دموکراتیک کردن نهادهای دولتی و متنوع کردن وسایل اصلی اطلاعات و ارتباطات، که در زمان کنونی به شدت کنترل می‌شوند، وجود داشته باشد. و در سطح بین‌المللی، تغییر و مقابله با این جهانی‌سازی نئولیبرالی و جنگ‌هایی که بقای بشریت ایجاد کرده است، ضروری است. شواهد به وضوح نشان می‌دهد که برای توقف این سیاست‌های خودکشی، باید سیاست‌های همبستگی جایگزین آن‌ها شود، زیرا مشکلات کنونی جهانی (مانند همه‌گیری، و تغییرات شدید آب و هوا و غیره) نشان داده است که رفاه اکثریت تحت نظم بین‌المللی کنونی که عده‌قلیلی را به قیمت بدبختی بسیاری ثروتمند می‌کند، نمی‌توان اطمینان داشت. برای این منظور، نیاز مبرمی به ابهام‌زدایی از ایدئولوژی مسلط نئولیبرالی وجود دارد که در بیشتر محافل روشنفکری و دانشگاهی در این بخش از جهان وجود دارد و واقعیت‌هایی را که ما را احاطه کرده است، جعل می‌کند و ما را به سمت پایان بشریت سوق می‌دهند.

سطری در مورد نویسنده

ویسنده ناوارو استاد سیاست عمومی در دانشگاه جان هاپکینز و مدیر مرکز سیاست عمومی JHU-UPF است.

----- **با تقدیم احترامات (2022-12-09)**

